

## «گردباد عالم‌ساز»؛ واسازی مفهوم «گردباد / δίνη»

### در کیهان‌پیدایی امیدوکلس

ابراهیم رنجبر<sup>۱</sup>، مهدی منفرد<sup>۲</sup>

#### چکیده

فلسفه امیدوکلس همواره کارزار نیروهای متخاصمی تلقی شده که همیشه در حال جدال با یکدیگرند. تصور سنتی چنین بوده که مانند ثنویت‌گرایی باستان روزگاری کین و ایامی هم مهر در جهان امیدوکلسی پیروز میشود. راست‌کیشها و بازنگران تمام تلاش خود را بکار گرفتند تا یکدیگر را نقض کنند؛ یکی به جدایی میان دو نیرو و یکی به آمیختگی آنها باور داشت. در این مقاله سعی شده با پرداختن به مفهومی که هر دو سنت تفسیری از آن غافل بوده‌اند یعنی مفهوم δίνη یا گردباد، بطریقی دیگر منطق درونی شعر امیدوکلس را واسازی کنیم. بهمین دلیل علاوه بر کنکاش در منطق ادبی خود شعر، به سراغ پس‌زمینه‌ها و پس‌آیندهای فکر امیدوکلس در قبل و بعد از خودش خواهیم رفت و زمینه‌ها اسطوره‌یی فکر او را نیز در نظر خواهیم داشت. در این میان، به این نکته می‌پردازیم که برای درک ماهیت حرکت از نگاه امیدوکلس، باید از سنت فکری ارسطویی خارج شویم. سپس به تبیین ماهیت این نوع از حرکت خواهیم پرداخت و در آخر مشاهده خواهیم کرد که δίνη در اصل نوعی کارکرد است که آمیختگی واحد و کثیر را حفظ میکند و این همان چیزی است که ذهن یونانی به انحاء مختلفی بدنبال آن بوده و آن را حرکت ازلی و

۱. کارشناسی ارشد فلسفه اسلامی، دانشگاه قم، قم، ایران (نویسنده مسئول)؛ Pezhmaan.ranjbar@gmail.com

۲. دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه قم، قم، ایران؛ mmonfared86@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۳/۱۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۵/۲۹ نوع مقاله: پژوهشی



ابدی عالم میدانند و بقای آن عالم در نظر آنها به چنین حرکتی بسته است. امپدوکلس نیز با طرح مفهوم δίνη همان نکته را برجسته ساخته است. **کلیدواژگان:** امپدوکلس، گردباد/ δίνη، واحد، کثیر، پیش‌سقراطی، جهان‌پیدایی، زئوس.

\* \* \*

## ۱. مقدمه

یکی از دلایلی که یونان باستان را آغازگاه فلسفه میدانند و عده‌ی فیلسوف در ایونیا را آغازگر این جریان تلقی میکنند، اینست که آنها بدنبال یافتن وحدت در عین کثرت بودند. آنان به عالم نظر میکردند و در پس آن بدنبال یافتن نوعی وحدت بودند که این کثرت پراکنده و بسیار متنوع را سامان بخشد. در واقع، آنها در سپهر اندیشه در پی نظم بخشیدن به عالم بودند. بدین ترتیب، آنها از طرفی صیورورت را دنبال میکردند و از طرفی هم در پی یافتن ثبات و امور ثبات‌بخش بودند. تبیین وحدت امور متکثر از آن دسته مسائلی است که بخودی‌خود میتواند هر اندیشه‌ی را به آشوب بکشاند، وانگهی وقتی به تلاش و تکاپوی نخستین فیلسوفان یونانی نظر میکنیم، در می‌یابیم که آنها در این مسیر، مسائلی مهم را پیش کشیدند که بعدها فیلسوفان بسیاری را بخود مشغول کرد. باری، همین جریان و تکاپوی فکری نیز بنوبه خود پاسخهای بسیاری را به‌ارمغان آورده است. در کتابهای تاریخ فلسفه بطور معمول گفته میشود که فلاسفه به‌اصطلاح پیش‌سقراطی بدنبال اصل آغازین یا آرچه<sup>۱</sup> بوده‌اند، و غالباً چنین فرض شده که آرچه برای آنها «ماده‌المواد» یا ماده آغازینی است که همه چیز از آن پدید آمده است. وانگهی، میتوان بنحوی دیگر نیز به این ماجرا نگاه کرد، چون تلقی غالب از آرچه و رویکرد پیش‌سقراطی بطور کل دقائق و ظرایفی را از نظر می‌اندازد که نیازمند توجه بیشتر است. اگر مثلاً ارسطو در آلفای بزرگ متافیزیک 3.983b میگوید:<sup>(۱)</sup> «قاطبه فلاسفه نخستین اصولی مادی را یگانه مابانی همه‌چیز میدانستند، زیرا از دل آن تمامی موجودات پدید آمدند، و از دل این اصل صیورورت یافته‌اند و غایت ویرانی آنها بدین اصل است، و از سویی جوهر نیز به شکرانه آنها برغم تبدلهای خود ثابت میماند. گویند که این اصل آرچه یا عنصر سازنده موجودات است»، توگویی فیلسوف با نظر کردن به عالم و مشاهده تکررات بسیار و صیورورتهای فراوان بدنبال این نکته بوده که چه

1. ἀρχή/arche

اصل حاکم‌ی همه این تکثرات را در حرکتی واحد گرد هم می‌آورد و چه چیزی موجب میشود که این کثرات در عین اینهمه پراکندگی، همچنان مدار عالم را حفظ کنند. در اصل، گویا پرسش فلاسفه نخستین از همینجا آغاز میشود: آنها در پی دانستن پاسخ این سؤال بودند که «پیدایش جهان واحد از دل کثرات بسیار چگونه است؟»

در میان پاسخهای بسیاری که فلاسفه به این مسئله داده‌اند، امپدوکلس جایگاهی خاص دارد. در پاسخ او ما شاهد این هستیم که علاوه بر عنصر، نیروهایی هم در کارند که موجب قبض و بسط عناصر و در نتیجه، پیدایش موجودات میشوند که عبارتند از: مهر<sup>۱</sup> و کین<sup>۲</sup>. تا به اینجای کار چنین بنظر میرسد این دو نیرو در تقابل با یکدیگر چیزها را درهم‌آمیخته و از هم جدا میسازند، و از رهگذر همین کنش، موجودات عالم پدید می‌آیند. اکثر شارحان و مفسران امپدوکلس از جمله دیلز<sup>۳</sup> و اوبرین<sup>۴</sup>، تسلر<sup>۵</sup> و بیتر<sup>۶</sup> آفرینش را بزعم وی، متشکل از دو بخش میدانند: (۱) بخشی که «مهر» بر آن غالب است؛ چیزها در این حین در هم می‌آمیزند و اشکالی درهم‌رفته و آمیخته دارند، و (۲) زمانیکه «کین» سلطه‌گری میکند و آمیخته‌های مهر از هم گسسته میشوند و شکلهایی مجزا و متمایز بخود میگیرند. در دورانی که مهر غالب است، معمولاً اموری مشاهده میشود که ترکیبی از همه‌چیز هستند و نمیتوان موجودات را اینچنین که در صورت تثبیت‌شده کنونی میبینیم، مشاهده کرد. بر اساس این تفسیر، فرایند آفرینش از دو مرحله متوالی و درعین حال متقابل تشکیل شده است. توم ولمان<sup>۷</sup> در پژوهشی که اخیراً با عنوان پیدایش جهان منتشر ساخته به بررسی این سنتهای تفسیری پرداخته است (Wellmann, 2020). او در کتاب خود به تقسیمبندی سنتهای تفسیری حول شعر امپدوکلس، یعنی درباره طبیعت<sup>۸</sup>، میپردازد و سعی در داوری میان آنها دارد. طرح تقسیمبندی و داوری ولمان میتواند بستری مناسب برای بررسی جایگاه مفهومی مهم پدید آورد که مقاله حاضر درصدد بررسی و طرح آن همچون راهکاری برای دوگانگی مورد نظر ولمان است. در واقع، آنچه در این نوشتار مطرح خواهد شد، دوگانه تفسیری مورد اشاره ولمان را خنثی‌سازی میکند،

۱۹

1. φιλότης/ philotes
2. νεῖκος/ neikos
3. Diels
4. O'Brien
5. Zeller
6. Bieter
7. Tom Wellmann
8. Περί φύσεως/ Peri Phuseus



ابراهیم رنجبر، مهدی مفرد: «گردباد عالم‌ساز»؛ واسازی مفهوم «گردباد» / δίνη در کیهان‌پیدایی امپدوکلس»

و صورت‌بندی کاملاً متفاوتی از ساختار کیهان‌پیدایی امپدوکلس بدست می‌دهد که بر اثر نادیده انگاشتن و گاه سوء تفسیر مفهومی اساسی از نظر دور مانده است.

از آنجاکه مقاله پیش‌رو بر آنست تا انشقاق و دوگانگی دیرین در سنتی تفسیری را رفع کند که حول امپدوکلس و شعر درباره طبیعت او و نظریه کیهان‌پیدایی از منظر او شکل گرفته، نخست به صورت‌بندی‌یی خواهیم پرداخت که ولمان ارائه می‌کند، پس از آن به طرح نظامی برای رفع آنچه او گفته، خواهیم پرداخت و نشان خواهیم داد که از منظری کاملاً فلسفی و هرمنوتیکی، کیهان‌پیدایی از نگاه امپدوکلس در دل سنتی دیرین قرار دارد و اساساً باید در تفسیر آن، در مورد چند عنصر و مفهوم بازنگری نمود.

## ۲. جدال رویکرد راست‌کیشی و بازنگرانه

دیدگاه‌های مربوط به پیدایش جهان، چنانکه پیشتر هم گفتیم، به دوسویه متضاد تقسیم میشوند؛ «راست‌کیش»<sup>۱</sup> و «بازنگرانه»<sup>۲</sup>. راست‌کیشی در واقع همان نگاهی است که خوانش و تفسیر غالب شعر امپدوکلس بوده، و نگرش بازنگرانه رویکردی است که بر اساس یافته‌های تازه‌تر و بازنگری در سنت تفسیری سابق، رویکردی دیگر را ارائه می‌کند. همانطور که گفتیم، برای فراهم آمدن بستری برای طرح تدبیر تفسیری مقاله حاضر، بهتر است ابتدا دعوی این دو جبهه تفسیری را بررسی کنیم تا نشان دهیم که در واقع تفاسیر مورد نظر در کجا با هم گره خورده‌اند و مسئله آنها چیست و با توجه به رویکرد مقاله حاضر چگونه میتوان این گره را گشود و طرح تفسیری نوینی را پیش کشید.

### ۲-۱. تفسیر راست‌کیشانه

تفسیر نخست که تفسیر راست‌کیشانه نامیده میشود، تفسیری است که تا مدت‌ها بر حوزه پژوهشی مربوط به فلسفه امپدوکلس سایه افکنده بود، و البته راست‌کیش خواندن آن نیز بدلیل آنست که پشتوانه سنت را پشت سر خود دارد، و مدت‌های مدید این خوانش از جانب سنت فلسفی سابق بر خود حمایت میشده است. رویکرد کنونی به زایش عالم عبارتست از یک چرخه واحد که بشکلی قرینه‌وار متصور میشود. بنا بر این رویکرد، در هر موقفی از این چرخه سلطه با یکی از دو نیروی مهر و کین است؛ یعنی این چرخه دو موقف دارد و این دسته از مفسران گواه خود را خوانش این سطر (b17,3) میدانند که «به

۲۰

1. Orthodox  
2. Revisionism

شمار دو بود، پیدایش و نابودی [جمله] میرایان<sup>۱</sup>. چنانکه میبینیم، ظاهر عبارت (که از عبارت «به شمار دو»<sup>۲</sup> بر می‌آید) و از قضا فن بلاغی تکرار و عطف نیز با تکرار «به شمار دو» و ایجاد تقابل میان «پیدایش»<sup>۳</sup> و «نابودی»<sup>۴</sup>، بعنوان تأییدی بر دو موقفی انگاشتن فرایند پیدا و نابودشدن موجودات است. بنظر این دسته از مفسران، در موقف نخست، مهر غالب است. در این هنگام است که عناصر چهارگانه امپدوکلس، یعنی آب و آتش و خاک و ائیر، تحت سیطره مهر در محیطی بنام «سپهر»<sup>۵</sup> در هم گره میخورند، در هم میروند و درهم‌آمیخته میشوند. در این موقف، ما شاهد موجودات ترکیبی هستیم؛ موجوداتی که با موجودات آشنای کنونی فرق دارند و گویی میتوان چنین تصور کرد که در جریان آفرینش هنوز همه چیز همچون دیگری درهم‌جوش در هم میجوشند و شکل نهایی خود را ندارند. تنها و تنها در این موقف میتوان «میل به وصل» را در عناصر چهارگانه مشاهده کرد که بنوعی شالوده و سنگ بنای ساختن عالم بشمار میرود.

دقیقاً در زمانی پس از سلطه‌گری مهر، نوبت به غوغاسالاری کین میرسد. نکته مهمی که در این سنت تفسیری مورد توجه قرار میگیرد، وجود واژه مهم «در زمانی دیگر»<sup>۶</sup> است. وقتی نویسنده شعر از سیطره مهر سخن میگوید، از این واژه استفاده میکند، و درست پس از اینکه حکمرانی مهر را بیان کرد، در سطر بعد، یعنی در B 17, 8 خود به بیان این نکته میپردازد که «باری در دیگر زمان، از آنسو، یکایک چیزها بر اثر خاصیت قهرانی کین از هم گسسته گردند»<sup>۷</sup>. اینجا نیز «دیگر زمان» و مضاف بر آن «از دیگر سو»<sup>۸</sup> میتواند گواهی بر مدعای جدایی و گسستگی این دو موقف از نظر مفسران راست‌کیش باشد. در این موقف، چیزها از هم جدا میشوند، و درواقع هر آنچه مهر به هم گره زده بود و درهم‌آمیخته بود، اکنون از هم جدا میگردند. ظاهراً در موقف مهر همه چیز چنان درهم‌رفته‌اند که قابل تمایز نیست<sup>(۲)</sup>؛ گویا یگانه رسالت مهر آمیختن و اختلاط چیزهاست. زمانیکه در همین فراز سخن از کارگری مهر بمیان می‌آید، امپدوکلس میگوید: «در دیگر

1. Δοιη δε θανατων γενεσις, δοιη δ' απολειψις
2. Δοιη/ doie/ دوگانه
3. γενεσις/ genesis/ پیدایش
4. απολειψις/ apoleipsis / نابودی
5. σφαιρος/ sphairos
6. Αλλοτε/ allote
7. Αλλοτε δ' αυ διχ' εικαστα φορευμενα Νεικεος εχθει.
8. αυ/ au



ابراهیم رنجبر، مهدی مفرد: «گردباد عالم‌ساز»؛ واسازی مفهوم «گردباد» در کیهان‌پیدایی امپدوکلس

زمانی همه چیز بر اثر مهر درهم آمیخته میشدند»<sup>۱</sup> و چنانکه دیدیم، پس از آن کین وارد میشود و همه چیز از هم جدا میشوند و درست در همین لحظه است که درهم آمیختگی از بین میرود و چیزها بظاهر سر و شکلی «قابل تمییز» بخود میگیرند.

همین ساختارهای فصلی و جداکننده، مفسران راست کیش را بر آن داشته تا این دو فرایند را دو جریان مجزا تلقی کنند و از جدایی میان آنها سخن بگویند. با توجه به آنچه تاکنون گفته شد، در نظر آنها دو مرحله مهر و کین - گرچه متوالی هستند - ولی هیچیک در دیگری اختلاط ندارد؛ گویی هر دو صبر میکنند تا کار دیگری تمام شود و تنها پس از آن است که میتوانند دست بکار شوند و وظیفه خود را انجام دهند. بر اساس این تفسیر، حرکت میان مهر و کین نوعی حرکت «انتقالی» است؛ حرکتی که در چرخه‌ی دائمی شاهد و ناظر آن هستیم، یکدم کین و دمی دیگر از پی آن مهر بمیان می‌آید. بدین ترتیب، در این رویکرد ما با نوعی جهان پیدایی دوگانه<sup>۲</sup> مواجهیم، یعنی پیدایش عالم از دو مرحله مجزا تشکیل شده که حضور و کارگر شدن هریک، بمنزله فقدان و غیاب دیگری است، عبارتی، در جریان پیدایش، لحظه‌ی نیست که مهر و کین هر دو «باهم» در کار باشند. این نکته اخیر اساسیترین مسئله‌ی است که در این تفسیر میتواند موجب تفاوت و ناهمداستانی آن با تفسیر بازنگرانه شود و از قضا ما نیز در این مقاله بر همین مسئله تمرکز خواهیم کرد و دیدگاه ارائه شده از سوی نگارندگان، درصدد رفع همین مسئله است.

## ۲-۲. تفسیر بازنگرانه

اگرچه تفسیر بازنگرانه، سوبه‌های گوناگونی دارد اما در میان تمامی منظرهای مختلفی که در این تفسیر گردآمده‌اند، اصلی وحدت‌بخش در کار است که باعث میشود بتوان تصویری یکپارچه از آن در ذهن ترسیم کرد و این اصل عبارتست از: «انتقاد از جهان پیدایی دوگانه». تفسیر بازنگرانه پیش از هر چیزی سعی در ابطال جهان پیدایی دوگانه دارد. یعنی در این رویکرد، مفسران میکوشند علاوه بر ارائه استدلال و برهان، با بازسازی روایت شعر، «توالی مجزای مهر و کین» را از میان بردارند.

حامیان این رویکرد معتقدند در حین تغییر کیهان میان قلمروهای مهر و کین، پیدایش فقط «یکبار» شکل میگیرد و این یکبارگی تحت سیطره مهر است؛ جهان قابل سکونت، جهانی که اکنون میشناسیم، یا به قول آنها کیهانی که در شعر بتصویر کشیده

1. *αλλοτε μεν Φιλοτητι συνερχομεν' εις εν απαντα.*  
2. Double Cosmogony

شده، دقیقاً بر اثر مهر به این صورت درآمده، و دوگانه مهر و کین در نهایت بدست مهر فیصله می‌یابد و رفع میشود.

هنگامیکه از منظر تفسیر راست‌کیشانه به رابطه مهر و کین مینگریم، با «فرایندی خطی» مواجهیم؛ یعنی خطی را فرض کنید که از پیوستن دو نقطه «الف» و «ب» ساخته شده، وقتی به این خط در کلیتش نگاه می‌اندازیم، با یکپارچگی روبرو میشویم. وانگهی، وقتی به نقطه‌های تشکیل‌دهنده آن نگاه میکنیم، یعنی وقتی آن خط را فقط فاصله میان آن دو نقطه بدانیم، آنگاه متوجه جدا بودن و آشتی‌ناپذیری میان آنها خواهیم شد. تفسیر راست‌کیشانه نگاهی خطی به پیدایش عالم دارد، یعنی اول نقطه «الف» می‌آید و سپس نقطه «ب» و کل فرایند جهان‌پیدایی حاصل تکرار این جریان است.

باری، وقتی از منظر تفسیر بازنگرانه به این فرآیند نگاهی میکنیم، میبینیم که قضیه کاملاً برعکس است؛ این بار تضاد و دوگانگی هیچ نقشی ندارد و برعکس، همه چیز در نوعی وحدت بسر میرود؛ همه چیز در نهایت درهم‌تنیده است، مهر و کین از هم جدا نیستند، آنها «باهم» در کارند. ولمان در فصل دوم کتاب خود به این نکته اشاره میکند و نشان میدهد که اگر از منظر واحد و کثیر به این جریان بنگریم، و اگر نگاه ارسطویی نسبت به حرکت را کنار بگذاریم، کل ماجرا عوض خواهد شد و آنگاه با نوعی تداوم هستی‌شناسانه، با نوعی «جریان ابدی»<sup>۱</sup> یا بتعبیری «بیکران» روبرو هستیم (Wellmann, op.cit, pp. 43-49). یعنی فرض کنیم عناصر اربعه امپدوکلس در مقام عناصری کثیر دائماً رفع و نصب میشوند، آنها دائماً از بین میروند، یعنی وقتی درهم‌آمیخته میشوند، دیگر تمایز وجودی خود را ندارند. هنگامیکه چیز تازه‌یی از رهگذر همین اتفاق بوجود می‌آید، یعنی برای پدید آوردن چیزی جدید مثلاً یکی از حیوانات، تمامی این عناصر باهم وحدت می‌یابند، فردیت و تمایز آنها قهراً از میان می‌رود، اما بار دیگر برای خلق چیزی تازه ازهم‌گسسته میشوند. درواقع، آن جریان ابدی این امکان را فراهم می‌آورد و بدین ترتیب کثرت آنها «جبران»<sup>۲</sup> میگردد. بنظر ولمان تمامی سوءتعبیر ما از این حرکت چنانکه گفتیم - بسته به اتکای ما بر تلقی ارسطویی درباره حرکت است، اگر حرکت ارسطویی را کنار بگذاریم و نوعی دیگر از حرکت را در نظر بگیریم، کل ماجرا فرق میکند. در واقع، این نکته اولاً، کل جریان دو نگاه تفسیری مذکور را از هم جدا میکند و ثانیاً، بعنوان مدخل اصلی ما به بحث مفهوم

۲۳

1. unvergänglichkeit
2. Kompensiert



ابراهیم رنجبر، مهدی مفرد: «گردباد عالم‌ساز»؛ واسازی مفهوم «گردباد» / *δίνη* در کیهان‌پیدایی امپدوکلس

«گردباد»<sup>۱</sup> است. در اصل، برای خنثی‌سازی این دو نگاه و طرح رویکردی جدیدتر به این قضیه، باید از بینش ولمان استفاده کرد و از حرکت بمعنای ارسطویی گذر کرد و حرکت را بمعنای مورد نظر امپدوکلس بازسازی کرد.

### ۳. مفهوم «گردباد» در اندیشه امپدوکلس

برای بازنگری در مفهوم حرکت از نظر امپدوکلس، نخست باید به سراغ ارسطو برویم و بینیم اساساً دیدگاه او درباره طبیعت و حرکت چیست که تا این میزان تأثیرگذار بوده و تعبیری، برای گذار از سیطره نگاه ارسطویی باید نخست آن را خوب بشناسیم. بدین منظور کتاب اول سماع طبیعی<sup>۲</sup> میتواند راهگشای خوبی باشد.

#### ۱-۳. حرکت ارسطویی

مبنا و اساس کتاب سماع طبیعی ارسطو، بحث حرکت است و خود او نیز صراحتاً به این نکته اشاره نموده است:

از آنجا که طبیعت [فوسیسی]<sup>۳</sup> اصل حاکمه [آرخه] حرکت<sup>۴</sup> و سیوررت<sup>۵</sup> است، ما نیز در تفحص خود درباره طبیعت باید همواره چیستی و ماهیت حرکت را در نظر داشته باشیم<sup>(۳)</sup> (Aristotle, 1951: 201a).

چنانکه ملاحظه میکنیم، در نظر ارسطو طبیعت، حرکت و تبدل باهم گره خورده‌اند.<sup>(۴)</sup> بهمین دلیل، او در آغاز بحث خود، نخست به موضوع حرکت میپردازد، چون پیدایش و نظم طبیعت را براساس حرکت میداند. تعبیری، برای پی‌بردن به منطق حاکم بر طبیعت باید به سراغ چیزی رفت که یکسره در قید طبیعت است و آن عبارتست از: «حرکت». در نظر ارسطو حرکت یعنی «تبدل»؟<sup>۶</sup> به این معنی که شیء نخست در حالتی باشد و سپس از آن حال خارج شود و به حال دیگری درآید، درست همان چیزی که ما از واژه تبدل مراد میکنیم؛ از حالی به حال دیگر درآمدن. تبدل در خود نوعی انتقال را نیز متبادر میسازد، وقتی تبدل در شیئی رخ میدهد، آن شیء از حالتی «خارج» میشود و به حالتی دیگر «وارد» میشود.

۲۴

1. δίνη/ dine
2. Φυσικής Ακροάσεως/ phusikes Akroaseus
3. φυσικ
4. κίνησις/ kinesis
5. μεταβολή/ metabole
6. αλλοίωση/alloiose





ارسطو برای روشنتر شدن این تصویر در ذهن ما از دو اصطلاح مهم استفاده میکند، «قوه»<sup>۱</sup> و «فعل»<sup>۲</sup>. این دو حال که حد و حدود هر حرکتی هستند، نقطه شروع و پایان هر تغییری - یا بتعبیری هر سیرورتی - را نشان میدهند. هر چیزی که دچار تغییر شود، باید از این دو نقطه گذر کند. او در اینباره مینویسد: «هر وقت هر چیزی از قوه به فعل برود، متحرک گشته و این یعنی حرکت. رأی من چنین است»<sup>(۵)</sup> (همانجا). پس قوه یعنی توانشی که میتواند متحمل تغییر شود و درواقع حرکت چیزی جز نوعی انتقالی از پیش تعیین شده نیست. تبدل و در نتیجه آن حرکت اتفاق می‌افتد، زیرا توانش<sup>۳</sup> این رخداد در میان است، مثل زمانیکه فلزی همچون مس بر پایه قوه خود توان ورزی میکند و به چیزی دیگر، مثلاً یک مجسمه یا پیکره بدل میشود. این نوع از توان ورزی در زبان ارسطو، حرکت خوانده شده است.<sup>(۶)</sup>

همین نگاه نیز در سنتهای قرون وسطایی، در سنت فلسفه مسیحی و اسلامی مشاهده میشود. برای نمونه ابن‌سینا در کتاب النجاة مینویسد: «حرکت یعنی کمال اول شیء بالقوه از آن جهت که بالقوه است» (ابن‌سینا، ۱۳۷۹: ۸۳).<sup>(۷)</sup> در سنت لاتینی نیز بعنوان مثال آکویناس در تعلیقه بر سماع طبیعی مینویسد: «حرکت درواقع شمار چیزهای متداوم است، در کتاب ششم توضیح آن آمده»<sup>(۸)</sup> (Aquinas, 1954: Liber III: lectio 1). همانطور که میبینیم، در تمامی این سنتها نیز نگاه ارسطویی به حرکت، یعنی نگاه خطی حضور دارد. در تعلیقه آکویناس نیز همین نکته بخوبی با واژه «متداوم»<sup>۴</sup> و همان نگاه خطی به حرکت تبیین شده و میتوان بروشنی آن را مشاهده کرد.

با توجه به آنچه تاکنون درباره دیدگاه ارسطو راجع به حرکت گفته شد، حرکت امری خطی است که از تداوم و استمرار در خروج از قوه به فعل پدید می‌آید. اگر بخواهیم از این منظر به نسبت میان مهر و کین در شعر امپدوکلس بنگریم، باید با نظریات مفسران راست‌کیش همدلی کرد و به طریق آنها رفت، وانگهی، اگر این امکان وجود داشته باشد که بتوان تعبیر دیگری در شعر امپدوکلس یافت و با بازسازی زمینه فکری آن، تعریف متفاوتی از حرکت بدست داد، شاید بتوان جدال و پیکار دو سنت تفسیری مذکور را خنثی کرد. در ادامه، به بررسی مفهوم حرکت قبل از ارسطو خواهیم پرداخت.

1. ἐντελεχεία/ entelechia
2. ἐνεργία/ energia
3. δύναμις/ dunamis
4. Continuum

ابراهیم رنجبر، مهدی مفرد: «گردباد عالم‌ساز»؛ واسازی مفهوم «گردباد» در کیهان‌پیدایی امپدوکلس

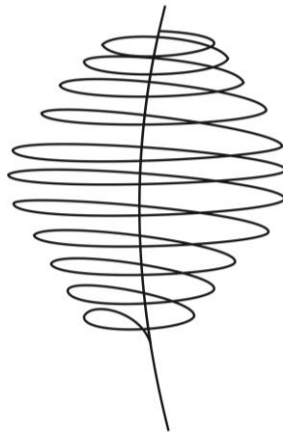


### ۲-۳. «گردباد» بجای «حرکت»

یکی از نکاتی که ظاهراً در تفسیر بازنگرانه به آن توجه نشده، پس‌زمینه‌های اسطوره‌ی شعر امپدوکلس است. وقتی به سراغ پاره‌نوشته‌های برجای‌مانده از پیش‌سقراطیها می‌رویم، یکی از نخستین نکاتی که باید در نظر داشته باشیم، پس‌زمینه‌های اسطوره‌ی و استعاره‌ی زبان و بیان آنهاست. آنان در بستری قلمفرسایی کرده‌اند که هنوز نگره‌های اسطوره از زبان و اندیشه طرد نشده بود و بهمین دلیل، توجه به این پس‌زمینه‌ها بخوبی بستر را برای درک و فهم بهتر نگاه کیهان‌شناسانه امپدوکلس روشن میکند.

در شعر امپدوکلس تعبیر بسیار مهمی آمده که اگر کمی بیشتر به آن اهمیت بدهیم، چه‌بسا کل روند ماجرای کیهان‌پیدایی بسویی دیگر سوق داده شود و آن عبارتست از: مفهوم «گردباد». در بند B35 سطور ۳-۶ از شعر درباره طبیعت می‌خوانیم: «وقتی کین به عمق ژرفنای گردباد رسید و، مهر به مرکز گردش ورود یافت، جملگی [عناصر] در این [حرکت گردباد] باهم درآمیختند [تا] واحد هستی بگیرد».<sup>(۹)</sup>

در زبان یونانی باستان واژه Δίῶνη تداول داشته<sup>(۱۰)</sup> و معانی مختلفی برای آن برشمرده‌اند. این واژه بمعنای «چرخش»، «گرداب» و «گردباد» آمده است. ما نیز در این مقاله آن را به «گردباد» برگردانده‌ایم و منظور بادی است که حرکتی بسیار چرخان دارد و وقتی به ریخت‌شناسی آن نگاه کنیم، می‌بینیم که ابتدا و انتهای آن به یک اندازه است و درواقع همه در آن درهم‌پیچیده شده است. در اصل اگر بخواهیم ریخت‌شناسی اختصار‌گرایانه‌ی از گردباد بدست دهیم، شاید بتوان شکل زیر را در نظر گرفت.<sup>(۱۱)</sup>



تصویر (۱)

این تصویر دارای تأییدات و دلالت‌های متنی مختلفی در شعر امپدوکلس است. شاید بنظر برسد، گردباد نوعی تصویر ذهنی صرف است، ولی وقتی به متن شعر نگاه میکنیم، کلام بنحوی ترتیب و تنسيق یافته که میتوان نشانه‌هایی روشن از کارکرد اساسی گردباد در جریان پیدایش عالم از نظر امپدوکلس یافت.

برای روش‌تر شدن این ماجرا، و با توجه به ریخت‌نگاری بالا، باید دید که گردباد از حیث ساختاری چگونه است. وقتی گردباد پا میگیرد و به راه می‌افتد، هرچه در دل این گردباد قرار داشته باشد، هیچ جای ثابتی نخواهد داشت و همه چیز در نوعی آشوب بسر میبرد؛ تا اینجا بسیار شبیه به مفهوم «آشوب کیهانی» یا «خائوس»<sup>۱</sup> است که در ادامه بیشتر به آن خواهیم پرداخت. وانگهی، گردباد در عین حالی که حاکی از آشفتگی و به هم ریختگی است، نوعی وحدت هم در آن وجود دارد که عبارتست از: حرکت چرخشی گردباد.

پیش از پرداختن مبسوط به پاره‌گفتار بالا، باید به بوطیقای زبان امپدوکلس پرداخت زیرا این کار مسئله مورد نظر را برای ما واضح میکند. چنانکه پیش از این هم گفته شد، در زبان امپدوکلس «دوگانه‌پردازیهایی» هست که مفسران راست‌کیش را به اینسو سوق داده بود که جریان پیدایش را توالی دو مرحله مجزا بدانند. باری، دیدیم که این تکرار دوگانه‌های برخی ادات نحوی در زبان امپدوکلس، احتمالاً حاکی از همزمانی، تقارن و درهم‌تنیدگی حرکت‌های دوگانه مهر و کین باشد.

امپدوکلس در نخستین عبارت متن اینگونه کلام را آغاز میکند که: «میخواهم سخنی دوسویه بگویم»<sup>۲</sup> (b17). منظور او از چنین سخنی چیست؟ واژه «دوسویه» بمعنای چیزی است که دولایه تأخوردۀ روی هم داشته باشد. یعنی هرچه درباره یکسو گفته میشود، درباره سوی دیگر نیز صدق میکند. فرض کنید دو دستمال روی هم قرار داده شوند، در هم تا بخورند و ما فقط یکی از آنها را مرطوب کنیم، قطعاً رطوبت به دستمال دیگر نیز سرایت خواهد کرد. پس یکی از معانی این کلام امپدوکلس احتمالاً اینست که کلام او درباره این دوگانگی و ثنویت ظاهری سخنی است که شامل هر دو میشود. این احتمال زمانی قوت بیشتری میگیرد که الگویی را در زبان امپدوکلس کشف کنیم.

معمولاً سخن باید در همان ابتدا، مقاصد و الگوهای عقد معنا را با مخاطب در میان بگذارد تا طرحی آشنا در ذهن مخاطب برای فهم فحوای کلام نویسنده شکل بگیرد. امپدوکلس از

1. *Xaos* / Chaos

2. *διπλ' ερεω* / dipl'ereo



ابراهیم رنجبر، مهدی مفرد: «گردباد عالم‌ساز»؛ و اسازی مفهوم «گردباد» / *δίπλη* در کیهان‌پیدایی امپدوکلس

الگوی بهره میبرد که در دوران باستان، بویژه در فن سخنوری، رواج بسیاری داشته است. هولگر تسلف<sup>۱</sup> این نوع از سخن‌پردازی را «دوسطحی»<sup>۲</sup> میداند، زمانیکه زبان نویسنده دائماً دوگانه‌هایی پیش روی هم قرار میدهد تا از قضا «عدم جدایی» آن چیزها را نشان دهد. ذهنیت مدرن، دوگانه را همچون دکارت بمعنای «تمایز»<sup>۳</sup> تعبیر کرده است. باری، همانطور که تسلف نشان میدهد، افلاطون این دوگانه‌ها را به معنایی غیر از «مانع‌الجمع» بکار میبرد، از قضا او با طرح این دوگانه‌ها سعی در معرفی «سطحی سوم» دارد که در ورای این دوگانه‌های تا همیشه متمایز است (Thesleff, 2014: pp. 393-396). شگفت آنکه تسلف، افلاطون را در این فقره مرهون پیش‌سقراطیها میداند:

راستش را بخواهید، در اندیشه پیش‌سقراطیها و سقراط شواهد بسیاری وجود دارد که دال بر مهیاسازی این زمینه برای الگوی دوسطحی افلاطون به روایت بالا هستند. پیش از این برخی نمونه‌ها را ذکر کردیم. خیلی ساده میتوان عناصر نوعی «شهود دو سطحی» را در تمامی فلسفه‌های پیش‌سقراطی و رویکردهای ایشان به فوسیس مشاهده کرد (Ibid, 413).

درست همینجاست که میتوان طلعه‌های این الگو را در زبان امپدوکلس نیز نشان داد؛ الگویی که سعی دارد توجه و نگاه خواننده را به مرزی ورای ثنوتی مانع‌الجمع سوق دهد. چنانکه گفتیم، در سخن‌پردازی یونان باستان رسم بر اینست که خطیب یا نویسنده قراردادهای کلامی خود را همان ابتدای سخن با خواننده در میان میگذارد، امپدوکلس نیز در همان ابیات ابتدایی شعر خود دوگانه‌هایی را میسازد که قرار است عملکرد گردبادی پیدایش را برای ما روشن کنند. در ابتدای متن مشاهده میکنیم که دوگانه‌های زیر مطرح میشوند: (۱) مهر-کین، (۲) واحد-کثیر<sup>۴</sup> (۳) پیدایش-فنا<sup>۵</sup> (۴) بودن-تکون<sup>۶</sup>. تا اینجای کار اینگونه بنظر میرسد که امپدوکلس از ثنوتیهایی آشتی‌ناپذیر حرف میزند اما او در توصیف رابطه واحد و کثیر از حرف اضافه εἰς استفاده میکند. این حرف اضافه بمعنای «از دل/ از درون/ از چیزی» است. در دو بیت اول شعر، یعنی در بند B17، او منظور خویش از سخن دوسویه‌اش را چنین بیان میکند: «میخواهم سخنی دوسویه بگویم که دمی به جان

۲۸

1. Holger Thesleff
2. Two Levels
3. Distinctum
4. ἕν- πλέον/ hen-pleon
5. γένεσις - ἀπόλειψις/genesis-apoleipsis
6. εἶναι - φύεσθαι/ einai-fuesthai



گرفتن واحد و واحد بودن آن از دل کثرت، و دمی به هستی یافتن کثرت از دل واحد و جدا شدن آن [اشاره دارد]»<sup>(۱۲)</sup>.

در متن مشاهده میکنیم که کثرت از دل وحدت و وحدت از دل کثرت پدید می‌آید. در واقع، امپدوکلس با استفاده از حرف اضافه  $\epsilon\kappa$  درهم‌تنیدگی را القا میکند و ما با دیدن افعال «جان‌گرفت» یا «جدا شد» نباید متهورانه بافتار متن را از نظر بیندازیم. این حرف اضافه درست همان کاری را میکند که به قول تسلف ما را به سطحی سوم میبرد، و این همان چیزی است که امپدوکلس در سر دارد. با توجه به این اهتمام کلامی میتوان اکنون بستری مناسب یافت و بیشتر به این سطح سوم و عملکرد مفهوم گردباد پرداخت. درواقع گردباد یک استعاره است که قرار است فرایند درهم‌تنیدگی واحد و کثیر را برای ما معلوم کند.

تا اینجا معلوم شد که گردباد نوعی عملکرد و فعالیت غالب بر فرایند پیدایش کیهان است. اصولاً در تفکر پیش‌سقراطی قانونی حاکم که بر کل خلقت نقش انداخته باشد، امری متداول است. برای نمونه، آناکسیماندروس در سطور ۱۱-۱۰ از پاره‌گفتار 203b مینویسد: «بیکران همه‌چیز را در برگرفته و همه‌چیز در آن برجای هستند»<sup>(۱۳)</sup> او درباره پیدایش سخن میگوید؛ در نظر او بیکران<sup>۱</sup> این جریان را رقم میزند، بیکران نامیرا بوده و همه‌چیز را در برگرفته است. آناکسیماندروس زمین را سطح دایره‌وار میان دو عالم میداند. در نتیجه، در چنین زمینی حرکت دایره‌وار و چرخشی در میان است و بر اثر همین حرکت چرخشی، پیدایش رخ میدهد. چنانکه در گزارش آتئیوس<sup>۲</sup> نیز آمده، این حرکات دایره‌یی و چرخشی نوعی غشا<sup>۳</sup> پدید می‌آورد که بر گرد همه‌چیز تنیده است (Aët. 5.19.4). بر اساس این گزارش، اجسام آسمانی در حلقه‌هایی از آتش هستند، گرداگرد آنها را هاله‌هایی از هوا گرفته، حلقه‌ها و دروازه‌هایی گرد برای گذر این اجسام آسمانی وجود دارند و بنابراین کل حرکت عالم همچون گردباد است، و از سویی هرچه در فرایند تغیر و تحول قرار بگیرد، بر مدار دایره خواهد چرخید. جالب اینکه آناکسیماندروس نیز حرکت عالم را گردباد<sup>۴</sup> میداند. براساس این گزارش، در نظر آناکسیماندروس همه حرکات ماه و خورشید نیز بر همان مدار دایره‌وار است (Aët. 2.20.1, 1.25.11, 225.1, 22631, 2.16.5, 1.24.2). از این گذشته، آناکسیماندروس را نمیتوان یگانه فیلسوفی دانست که پیش از

۲۹

1.  $\Lambda\pi\epsilon\iota\sigma\omicron\nu$ / apeiron
2.  $\Lambda\epsilon\tau\iota\upsilon\sigma$
3.  $\phi\lambda\omicron\iota\omicron\varsigma$ / floios
4.  $\delta\acute{\iota}\nu\eta$ /dine



ابراهیم رنجبر، مهدی مفرد: «گردباد عالم‌ساز»؛ وسازی مفهوم «گردباد» /  $\delta\acute{\iota}\nu\eta$  در کیهان‌پیدایی امپدوکلس

امپدوکلس از «گردباد» سخن بمیان آورده است. در میان فلاسفه پیش‌سقراطی مصداق دیگری از کاربرد این اصطلاح میتوان یافت؛ برای نمونه، پارهٔ b125 از هراکلیتوس را میتوان ذکر کرد. او در آن پاره‌گفتار میگوید: «اگر آب گردان بر مدار دایره نباشد، از هم میپاشد»<sup>۱</sup>. هراکلیتوس در این قسمت، از «امر گردان»<sup>۲</sup> سخن میگوید. حال باید دید این امر گردان چیست؟ پیش از هر چیز، به تلویح میتوان این واژه را همان گردباد دانست که ریشهٔ آن از فعل  $\kappa\upsilon\kappa\acute{\alpha}\omega$ <sup>۳</sup> بمعنای «درآمیختن» و «برانگیختن» است. بنظر هراکلیتوس این آب گردان دائماً در حال حفظ مدار حرکتی خود، مداری همچون حرکتی دایره‌وار است، و اگر دست از این حرکت بکشد یا عاملی دیگر موجب توقف و بازداشتن آن از چنین حرکتی شود، بلافاصله از هم خواهد پاشید (Heidel, 1906: p. 281). تئوفراستوس در توضیح این فقره اذعان میکند که گردباد چیزها را به هنگام یکی‌شدنشان از هم میگسلد، پیش از آنکه به پس و میانه سوق میدهد. عبارتی، نظم امور را درهم‌ریخته و صورتی دیگر به آنها میدهد (Theo., 9-16). امپدوکلس نیز در B17 و B35 از حرکات گردبادی مهر و کین سخن بمیان آورده است. در نظر او گردباد چیزها را بی‌امان در هم میریزد و از هم میگسلد؛ در این حال، چیزها دائم جای یکدیگر را میگیرند و بدین ترتیب، در عین حرکت دایره‌وار گردباد، همه چیز گشوده و ظاهر میشود و در حرکتی دایره‌وار همواره آغاز و پایان چیزها باهم تناظر دارند؛ در ریخت‌شناسی گردباد (ر.ک: شکل ۱) این نکته بخوبی آشکارست و درهم‌تنیدگی کثیر و واحد نیز در کلام امپدوکلس حکایت از همین موضوع دارد. شگفت آنکه امپدوکلس در فقرهٔ ۱۱۵ از پالایش‌ها<sup>۴</sup> نیز از همین تبدلات دایره‌وار در هنگام پیدایش موجودات سخن میگوید.

ماجرای به همینجا ختم نمیشود؛ وقتی به سراغ آنکساگوراس نیز میرویم، در پارهٔ B12 از او، در توصیف عقل<sup>۵</sup> مشاهده میکنیم که «وانگهی چرخش ابدی، گسست و جدایی را دامن زد»<sup>(۱۴)</sup> و باز در پاره‌گفتار B13 آمده «چرخش ابدی در میان کثرات جدایی پدید آورد»<sup>(۱۵)</sup>. چنانکه مشاهده میکنیم، در نظام فکری آنکساگوراس نیز برای درهم‌آمیختن و گسست و جدایی چیزها برای یافتن شکلی ثابت، باید حرکتی چرخشی در کار باشد. در واقع، این حرکت

1. καὶ ὁ κυκεὼν δίσταται <μη> κινούμενος
2. ὁ κυκεὼν/ ho kukeon
3. kukao
4. Κατηγοροί/ kategurai
5. νοῦς / noos



چرخشی یا دوری که به گرد خود میچرخد، حرکت وحدت‌بخشی است که موجب جلوگیری از ازهم‌پاشیدگی در جریان پیدایش میشود. دیوید ساید<sup>۱</sup> حرکت -دایره‌وار<sup>۲</sup> را صرفاً حرکتی چرخشی نمیداند، بلکه برعکس، در نظر او حرکت دایره‌وار یعنی گردبادی ابدی (Sider, 2005: pp. 133-134). اگر کمی دقیقتر نگاه کنیم، خواهیم دید که آنکساگوراس در واقع عقل را بجای مهر و کین گذاشته، و همانطور که در دو پاره‌گفتار بالا دیدیم، نوس حرکتی دایره‌وار دارد. حرکت دایره‌وار رفته‌رفته بسط پیدا میکند، قدرت<sup>۳</sup> و شتاب<sup>۴</sup> آن همه چیز را در هم می‌آمیزند (B15) و همین فعل و انفعالات سبب میشوند هوا و اثیر در جای درخور خود در عالم جای بگیرند (B9, B12, B14). این امور بر اثر فعالیت حرکت دایره‌وار، در چرخشی همیشگی هستند تا جاییکه بر اثر جنبش آنها دیگر عناصر بوجود می‌آیند (B16). در این وضعیت، سنگها برای تشکیل اجرام آسمانی رو به بیرون خروج میکنند، و ایجاد گردبادی بر گرد آنها مانع از جدایی آنها میشود، و زمین مسطح بر اثر گردباد در گردش است و در هوا گردان، و بهمین دلیل میتواند جایگاه خود را در میانهٔ عالم حفظ کند (A1). بنا بر آنچه تاکنون از کارکرد و کارسازی عقل از دیدگاه آنکساگوراس گفتیم، میتوان این مفهوم را مجال مناسب برای کنکاش در مفهوم گردباد دانست، زیرا عقل دقیقاً همان دو ویژگی موردنظر ما دربارهٔ گردباد و حرکت عالم‌ساز آن را دارد: (۱) عقل نیز «علتی محرک» است، و (۲) نیرویی است که به جریان پیدایش عالم نظم میبخشد (B15).

اتم‌گرایان نیز «گرداب»<sup>۵</sup> را در عالم مشاهده کرده بودند؛ لوكیپوس «ضرورت»<sup>۶</sup> را علت حرکت ابدی اتمها میدانست. بعبارت دیگر، در نظر او ضرورت همچون گردباد، قانونی طبیعی بود که فرایند حرکت ابدی چیزها را آغاز میکرد. از سوی دیگر، دموکریتوس گرداب را علت پدید آمدن همه‌چیز میدانند و او نیز از آن با نام «ضرورت»<sup>۷</sup> یاد میکند (A1.45, A23). حال باید این نکته را گوشزد کرد که در گزارشهای دست‌دوم<sup>۸</sup> آراء فلاسفهٔ پیش‌سقراطی، از پیوند میان ضرورت و گردباد سخن بمیان آورده‌اند (ر.ک: Diog. 31

1. David Sider
2. περιχώρησις/ perichoresis
3. βία/ bia
4. ταχυτής/ tachutes
5. δινός/ dinos
6. ἀνάγκη/ ananke
7. ἀνάγκη/ ananke
8. testimonia



ابراهیم رنجبر، مهدی مفرد: «گردباد عالم‌ساز»؛ واسازی مفهوم «گردباد/ δίνη» در کیهان‌پیدایی امپدوکلس»

برمی‌آید که ضرورت حرکتی دایره‌وار دارد و کارگزار اصلی جریان پیدایش بشمار می‌رود تا آنجا که دموکریتوس گرداب را حرکت اصلی چیزها میدانند (A1.44). حرکت گرداب موجب می‌شود اتمها با هر شکلی هم که باشند، گرد هم‌آیند و در خلأیی وسیع و گسترده چنان گردآوری شوند که گردابی یگانه را تشکیل بدهند؛ در این گرداب، چیزها در هم می‌آمیزند و تصادم مدام میان آنها برقرار می‌شود، و کل این ماجرا در مداری دایره‌وار صورت می‌گیرد. گرداب و حرکت و جنبش خاص آن<sup>۱</sup> نیز همین کارکرد را دارد، یعنی حرکت آن گسست‌آفرین<sup>۲</sup> و نظم‌بخش<sup>۳</sup> است. اتمهای سبک پراکنده می‌شوند و در مقابل اتمهای سنگین به میان فرو می‌افتند، بنوعی فروکش می‌کنند، و سنگینی همین اتمهای میانی و بیرون‌روی اتمهای سبک، نوعی دایره را شکل می‌دهند. این اتفاق بنوبه خود نوعی فشار و مقاومت «در مرکز» را رقم می‌زند و این یعنی پدید آمدن دایره‌یی که حاصل تقابل و فشار دوطرفه نیروهای متضاد است (Gregory, 2008: p. 125).

لازم به ذکر است که اگر تقابل مهر و کین همزمان نباشند، دایره شکل نمی‌گیرد، پس باید همزمان باشند و تحلیل دموکریتوس نیز دال بر این نکته است که تشکیل دایره مبتنی بر تقابل و فشار همزمان و دوطرفه نیروهای متضاد است، پس بتبع تفسیر بالا، گردباد حاصل فشاری است که مهر و کین همزمان به هم وارد می‌کنند؛ درواقع، گردباد نوعی کارکرد<sup>۴</sup> است که از تقابل دوسویه این نیروها بوجود می‌آید. از طرفی فضای دایره‌یی نیز کارزار پیدایش چیزها را در بر گرفته، این فضا موجی است که از ستیز و تقابل دوسویه مهر و کین پدید می‌آید و بهمین دلیل میتوان در آراء متفکران، با نامهای مختلف نشانی از آن یافت. در نتیجه، برای بررسی گردباد باید از سطحی عام فراتر رفت و آن را نوعی کارکرد در نظر گرفت که بر اثر خاصیت خود، چیزها را در هم می‌آمیزد.

#### ۴. بررسی پس‌زمینه‌های اسطوره‌یی حرکت دایره‌وار

در بخشهای پیشین، به بررسی استدلالها و نظریاتی پرداختیم که فلاسفه پیش‌سقراطی در تأیید یگانه‌دانستن حرکت دایره‌وار عالم و جریان پیدایش بدست داده بودند و بنوعی

1. κίνησις/ kinesis
2. διακριτικός/ diakritikos
3. τασσόν/ tassion
4. functionality





پیش‌زمینه‌هایی برای استدلال این مقاله مبتنی بر تک‌مرحله‌یی بودن جریان پیدایش بودند، و نشان میدادند که سخن و دیدگاه امپدوکلس در تفکر فلسفی امری بیسابقه نبوده و پیش و پس از او متفکرانی به این موضوع پرداخته‌اند. در ادامه و برای تدقیق هرچه بیشتر در اینکه چرا امپدوکلس پیدایش را تک‌مرحله‌یی میدانسته، میتوان به سراغ پس‌زمینه‌های اسطوره‌یی فکر او رفت، و نشان داد که در سنت اساطیری یونان نیز پیدایش فرایند و حرکتی در هم رونده و درهم‌پیچیده داشته و سخنی دال بر دومرحله‌یی بودن و وجود حائل میان این نیروهای عالم‌ساز در کار نیست. درواقع تاکنون سعی کردیم منطق امپدوکلس را در زبان فلاسفه قبل و بعد از او بازسازی کنیم. حال به سراغ بازسازی سوپیه اسطوره‌یی منطق او خواهیم رفت و با تمرکز بر عصای ژئوس و توصیفی که هسیودوس<sup>۱</sup> شاعر از پیدایش عالم بدست میدهد، این جنبه را نیز کامل میکنیم تا در آخر بتوان تصویری روشنتر از منطق فکری امپدوکلس درباره پیدایش بدست آورد و مدعای این مقاله مبرهنتر شود.

در کتاب تبارشناسی خدایان اثر هسیودوس اینگونه آمده: «در آغاز خائوس<sup>۲</sup> بود». ریشه واژه خائوس دلالت بر فضایی خالی و دهان‌گشاده دارد.<sup>(۱۶)</sup> برای به عرصه آمدن خائوس و وارد شدن به سپهر زمان، باید حرکت و جنبشی در کار باشد؛ باید چیزی در کار میشد تا خائوس دریده شود و به دو پاره - یعنی شب و اربوس - تقسیم شود؛ آمیختن این دو پاره موجب پدید آمدن روشنایی روز و آتیر شد؛ بنا به روایت هسیودوس این اتفاق از رهگذر «بذرپاشی عشق»<sup>۳</sup> صورت میگیرد (۱۲۵). این نکته اخیر بنوعی برای ما یادآور قدرت اروس<sup>۴</sup> است و بدین ترتیب اروس توان درآمیختن دو عنصر اصلی و همچنین جداسازی آنها را دارد و به یمن ایجاد هوس و عطش<sup>۵</sup> میتواند این کار را انجام دهد (۱۲۱)؛ عبارتی زیبایی و کیش نهفته در اروس موجب پیوند، و خشونت و درندگی آن سبب جدایی میشود. یک سطر بعد، یعنی در سطر ۱۲۲ هسیودوس میگوید که اروس درمی‌آمیزد و میدرد<sup>۶</sup>، اروس تجلی گسست و پیوست همزمان است و اگر این خاصیت نبود، کوسموس<sup>۷</sup> یا کیهان شکل نمیگرفت. در گذار از خائوس به کوسموس، از بینظمی به نظم، باید رخدادی در کار باشد تا بنوعی این انتقال را تضمین کند؛

1. Hesiod
2. χάος/ chaos
3. φιλότηι μγεῖσα
4. Ερως/ Eros
5. λυσιμελής/ lusimeles
6. δάμναται/ damnatai
7. κόσμος/ kosmos

ابراهیم رنجبر، مهدی مفرد: «گردباد عالم‌ساز»؛ واسازی مفهوم «گردباد» / δίνη در کیهان‌پیدایی امپدوکلس

چنانکه دیدیم، اکثر پیش‌سقراطیها عامل این گذار را «گردباد» دانسته بودند، وانگهی، گرچه هسیودوس در روایت خود از آفرینش، از گرداب و گردباد اشاراتی بمیان میکشد ولی مستقیماً از آن سخن نمیگوید، اما حرکات عالم‌سازی که او به آنها اشاره میکند، حرکت چرخشی و دایره‌وار را القاء میکنند و همین میتواند نشان از پس‌زمینه‌های فکری امپدوکلس داشته باشد، افزون بر این ریشه‌های فعلی  $\epsilon\lambda\iota\kappa$ - و  $\delta\iota\upsilon$ - که هر دو بمعنای «گردش» و «چرخش» هستند، در اثر هسیودوس بکار رفته است.

باری، دیدیم که هسیودوس مستقیماً اشاره‌ی به گردباد نمیکند ولی بجای آن، مفهومی را بکار میبرد که از لحاظ ساختاری و کارکرد شباهت بسیاری به آن دارد. چنانکه پیشتر گفتیم گردباد اساساً نوعی کارکرد است، پس هیچ بعید نیست که در نظام‌های فکری مختلف با تعابیر و نام‌هایی گوناگون از این کارکرد یاد کنند؛ هسیودوس نیز بنوبه خود با طرح مفهومی دیگر که از قضا در شعر امپدوکلس نیز تکرار شده، برای این کارکرد نام «اختلاط»<sup>۱</sup> را بکار میبرد. اختلاط، همه‌چیز را از رهگذر عشق<sup>۲</sup> باهم می‌آمیزد و چیزها را جملگی دچار تحول و دگرگونی میسازد. این درست همان کاری است که گردباد عالم‌ساز امپدوکلس انجام میدهد. اختلاط و درهم‌آمیزی و درعین‌حال گسست و افتراق و صورت‌بخشی کاری است که در اینجا با «اختلاط» و در دیدگاه امپدوکلس با «حرکت گردباد» صورت میگیرد. بنابراین، ما در اثر هسیودوس نیز شاهد همان کارکرد آشنای گردباد هستیم ولی با عنوانی دیگر.

پس‌زمینه اسطوره‌ی دیگری نیز در کار است: «عصای زئوس». همانگونه که گفته شد، گردباد حرکتی چرخان دارد و بر اثر همین خاصیت خود، میتواند پیدایش را رقم بزند. ریخت‌نگاری آن نیز تلاشی بود تا به ما بگوید وقتی مفهوم گردباد و کارکرد آن را در ذهن تصور میکنیم، عملاً چه چیزی به ذهن متبادر میشود؛ تناظر ابتدا و انتهای آن شکل باهم، درهم‌تنیدگی و درعین‌حال میل به جدایی و ویژگی‌هایی بود که در ساختار بصری گردباد مشاهده کردیم. همانطور که گفتیم در ذهنیت یونانی، این اتفاق قرار بوده وحدت و کثرت و هم‌بودگی آنها را معنا کند، و درواقع نشان دهد که چطور چنین چیزی ممکن است. در حقیقت، پرسش ذهن یونانی این بوده که آنچه بوجود آمده، به چه طریق میتواند ابدی باشد؟ در اصل، گردباد و خاصیت آن جوابی برای پاسخ به این پرسش بوده است. به شکل زیر نگاه کنید.

1. μίξις/ mixis  
2. φιλότμη/ philotei



تصویر (۲)

این تصویری از عصای زئوس است که تاریخ آن به حدود ۴۷۵-۵۲۵ پیش از میلاد بازمیگردد و نوع ریخت‌شناسی آن موجب شده پیر بونشر<sup>۱</sup> و گابریلا کورسارو<sup>۲</sup> به شباهت آن با گرداب و گردباد بپردازند (Bonnechere, 2020: pp. 449-478). وقتی به شمایل عصای زئوس (تصویر ۲) نگاه میکنیم، با صورتی حلزونی و پیچ‌درپیچ مواجه میشویم. باید این نکته را در نظر داشت که در اساطیر، زئوس با عصای خود اراده‌اش را محقق میکرد، یعنی اساساً خلق و پیدایش نیز به یمن همین عصا صورت گرفته است (Ibid: p. 460). در دو قسمت از کتاب تبارشناسی خدایان به روایت هسیودوس از عصای رعدآسای زئوس سخن بمیان آمده است: در سطور ۶۹۲-۶۹۳ دو فعل بسیار مهم ειλυφάω<sup>۳</sup> و ειλυφάζω<sup>۴</sup> بکار رفته که هر دو به معنای «چرخیدن» و «چرخاندن» هستند. هسیودوس در سطور ۸۴۴-۸۴۶ میگوید: «در این میان غوغایی جوشان دریای سیاه را فراگرفت، تند و رعد، آتشی برخاسته از آن هیولا؛ گردبادهای آتشین و عصای رعدآسای درخشانی در کار بود»<sup>(۱۷)</sup>.

۳۵

همانگونه که ملاحظه میشود، عصای رعدآسای زئوس نیز در آغازین روزهای پیدایش جهان به حرکتی گردبادی دامن زده و به این سبب حرکت عالم‌ساز در روایت‌های اسطوره‌یی نیز حرکتی بر مدار دایره است. اکنون اگر ریخت‌نگاری گردباد (تصویر ۱) را با تصویر

1. Pierre Bonnechere
2. Gabriela Cursaru
3. eiluphao
4. eiluphazdo



ابراهیم رنجبر، مهدی مفرد: «گردباد عالم‌ساز»؛ واسازی مفهوم «گردباد» / δίνη در کیهان‌پیدایی امپدوکلس

عصای زئوس مقایسه کنیم، متوجه شباهتهای ظاهری آنها خواهیم شد و این خود به تصویر ذهنی یونانیان آن دوره از چنین نوع حرکتی دلالت دارد و عجیب اینکه از لحاظ تاریخی نیز این اثر هنری با تاریخ تصنیف نوشته امپدوکلس قرابت دارد.

## ۵. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

اکثر مفسران تا مدت‌ها پیدایش عالم را در نظر امپدوکلس متشکل از دو مرحله مانعة‌الجمع میدانستند که به این سنت تفسیری، راست‌کیش گفته میشود. اما در ادامه، به تفسیری دیگر با عنوان تفسیر بازنگرانه اشاره شد و در این میان، بر سر جدایی یا درهم‌تنیدگی دو نیروی مهر و کین در جریان پیدایش بحث شد. ما در این مقاله با معرفی مفهوم گردباد، راهی دیگر را پیش کشیدیم و سعی کردیم با کمک این مفهوم، ذهنیت و منطق فکری شعر امپدوکلس را بازسازی کنیم، و بدین ترتیب کل بحث درباره توالی یا درهم‌تنیدگی دو نیروی مهر و کین را خنثی سازیم. نخست، تفسیری از نگاه خود امپدوکلس و گزارش شعرش از گردباد و نسبت امور متضاد و دوگانه بدست دادیم، سپس در فکر فلاسفه پیش‌سقراطی غور کردیم و دیدیم در آنجا نیز کارکرد گردباد در میان است؛ عملکردی که همه‌چیز را در عین حال که به هم می‌آمیزد، از هم جدا می‌سازد. در حین این بررسیها دیدیم اساساً در نظر یونانیها حرکت دایره‌وار و چرخشی حرکت ابدی و ازلی عالم است و عالم همواره درگیر این موضوع است و بهمین دلیل، پیش از هر چیزی سعی شد از حرکت به معنای ارسطویی آن تخطی کنیم. سپس به سراغ پس‌زمینه‌های اسطوره‌ی شعر امپدوکلس رفتیم و نشان دادیم که در گزارش اسطوره‌ی هسیودوس از پیدایش عالم و همچنین در ریخت‌نگاری یونانیها از عصای عالم‌ساز و عالم‌سوز زئوس، بار دیگر با ریختاری شبیه به ریختار گردباد مواجهیم. در واقع، پیش کشیدن مفهوم حرکتی دایره‌وار و چرخشی و استعاره‌ی همچون گردباد نشان از تلاش یونانیها برای حفظ وحدت میان واحد و کثیر دارد. در شعر امپدوکلس نیز نشان دادیم که عبارات «کثرت از دل وحدت» و «وحدت از دل کثرت» نشان از همین تلاش یونانیها دارد.

در واقع، مفهوم گردباد در شعر امپدوکلس هرگونه دوگانگی را به سطحی بالاتر میبرد. برخلاف تصور دو گروه مفسران راست‌کیش و بازنگر- در شعر امپدوکلس نیازی به جدایی یا خلط دوگانه مهر و کین نیست. اساساً این دوگانه‌ها در فکر یونانی همواره در پی سوق‌دادن مخاطب به سطحی سوم هستند، و توقف در آنها یعنی افتادن به دام ذهنیتی که با ذهنیت یونانی نسبتی ندارد.

## پی‌نوشتها

1. τῶν δὴ πρώτων φιλοσοφησάντων οἱ πλεῖστοι τὰς ἐν ὕλης εἶδει μόνας ᾤθησαν ἀρχὰς εἶναι πάντων: ἐξ οὗ γὰρ ἔστιν ἅπαντα τὰ ὄντα καὶ ἐξ οὗ γίγνεται πρῶτου καὶ εἰς ὃ φθείρεται τελευταῖον, τῆς μὲν οὐσίας ὑπομενούσης τοῖς δὲ πάθει μεταβαλλούσης, τοῦτο στοιχεῖον καὶ ταύτην ἀρχὴν φασιν εἶναι τῶν ὄντων .

۲. در اینجا این آیه مهم در سفر پیدایش (۱:۱) به ذهن متبادر میشود که **בְּרֵאשִׁית בְּרָא אֱלֹהִים** **אֶת הַשָּׁמַיִם וְאֶת הָאָרֶץ**: **אֶת הָאָרֶץ וְאֶת הַיָּם וְאֶת הַיַּבֵּשׁ וְאֶת הַיָּם** در آغاز خداوند آسمانها و زمین را از هم جدا ساخت، و زمین چیزی بود در هم و برهم. واژه‌های **אֶת הָאָרֶץ** (نهو و وهو) بر چیزی دلالت دارند که چنان درهم‌رفته که نمیتوان نامی بر آن نهاد.

3. Ἐπεὶ δ' ἡ φύσις μὲν ἔστιν ἀρχὴ κινήσεως καὶ μεταβολῆς, ἡ δὲ μέθοδος ἡμῶν περὶ φύσεως ἔστι, δεῖ μὴ λανθάνειν τί ἐστι κίνησις\*

۴. عبارت عطفی **ἐπι** **κίνησεως** **καὶ** **μεταβολῆς** نشان میدهد که حرکت و از حالی به حال دیگر شدن، یعنی همان تبدیل، به طبیعت وابسته‌اند، و در واقع آرخه این دو همانا طبیعت است.

5. ὅταν ἐντελεχεία ὄν ἐνεργῆ οὐχ ἢ αὐτὸ ἀλλ' ἢ κινήτῶν, κινήσις ἔστιν. λέγω δὲ τὸ ἢ ὡδί.\*

6. ἔστι γὰρ ὁ χαλκὸς δυνάμει ἀνδριάς, ἀλλ' ὁμοῦς οὐχ ἢ τοῦ χαλκοῦ ἐντελέχεια, ἢ χαλκός, κινήσις ἔστιν\*

۷. «الحركة كمال أول لما هو بالقوة من جهة ما هو بالقوة».

8. motus enim est de numero continuorum, quod infra patebit in sexto . . .

9. επει Νεικος μεν ενεργατον ιετο βενθος δινης, εν δε μεση Φιλοτης στροφαλιγγι γενηται, εν τη δη ταδε παντα συνερχεται εν μονον ειναι.

۱۰. برای نمونه در منابع زیر این واژه ذکر شده است:

*Em.559, E.Tr.210, Theoc.1.140, Call.Del.135, 149; Hdn.Gr.2.478; Epicur.Ep.[3] 113, Polycharm.1, Olymp.Iob 13.10-12*

این واژه در لهجه دوریک بصورت **δίνα** نیز ضبط شده است.

۱۱. این ریخت‌نگاری از نگارندگان مقاله است.

۳۷ 12. διπλ' ερωεω τοτε μεν γαρ εν ηυξηθη μονον ειωαι εκ πλεονων, τοτε δ' αυ διεφυ πλεον εξ ενος ειναι.

13. οὐ ἀπείρου, τὸ πάντα περιέχειν καὶ τὸ πᾶν ἐν ἑαυτῷ ἔχειν

14. η δε περιχωρεσις αυτη εποιησεν αποκρινεσθαι

15. η περιχωρεσις πολλωι μαλλω εποιει διακρινεσθαι

۱۶. بنظر میرسد این واژه از فعل **χάσκω** بمعنای خمیازه کشیدن گرفته شده و اصولاً منظور از آن چیزی است که دهان گشاده است (ر.ک: مدخل **χ** در

(Dictionnaire Etymologique De La Langue Grecque par Pierre Chantraine



ابراهیم رنجبر، مهدی مفرد: «گردباد عالم‌ساز»؛ و اسازی مفهوم «گردباد / **δίνη**» در کیهان‌پیدایی امپدوکلس»

17. καῦμα δ' ὑπ' ἀμφοτέρων κάτεχεν ἰοειδέα πόντον  
βροντῆς τε στεροπῆς τε, πυρός τ' ἀπὸ τοῦ πελώρου,  
πρηστήρων ἀνέμων τε κεραυνοῦ τε φλεγέθοντος.

## منابع

ابن سینا (۱۳۷۹) النجاة من الغرق في بحر الضلالات، تصحيح محمدتقی دانش پژوه، تهران: دانشگاه تهران.

Aquinas, (1954). *Commentaria in octo libros Physicorum*, Taurini.

Aristotle, (1924). *Aristotle's Metaphysics*, ed. W.D. Ross. Oxford: Clarendon Press.

\_\_\_\_\_, (1951). *Physica*. ed. W. D. Ross. Oxford University Press.

Bonnechere, P. & Cursaru, G. (2020). Ἀρχή and δῖνος: Vortices as Cosmogonic Powers and Cosmic Regulators. Study Case: The Whirling Lightning Bolt of Zeus Archiv für Religionsgeschichte, vol. 21-22, no. 1, pp. 449-478.

Chantraine, P. (1968). *Dictionnaire étymologique de la langue grecque: histoire des mots*, Klincksieck.

Laertius, D. (2000). *Vitarum Philosophorum Libri*. Bibliotheca scriptorum Graecorum et Romanorum Teubneriana, K.G. Saur Verlag.

Gregory Andrew, (2008). *Ancient Greek Cosmogony*, Bristol Classical Press.

Heidel W. A. (1906). The ΔΙΝΗ in Anaximenes and Anaximander. *Classical Philology*, vol. 1, No. 3, pp. 279-282.

Diels, H. & Kranz, W. (1959-1960). *Die Fragmente der Vorsokratiker: griechisch und Deutsch*, Weidmann, Berlin.

Hesiod, (1914). *Theogony*. Cambridge, MA., Harvard University Press; London, William Heinemann Ltd.

Martin, A. & Primavesi, O. (1998). *L'Empédocle de Strasbourg* (P. Strasb. gr. Inv. 1665-1666): Introduction, Edition et Commentaire, De Gruyter.

Sider, D. (2005). The fragments of Anaxagoras. *International pre-Platonic studies*, vol. 4. Sankt Augustin: Academia Verlag.

Thesleff, H. (2014). *platonian Patterns: a collection of essays by Holger Thesleff*. Parmenides Publishing.

Wellmann, T. (2020). *Die Entstehung der Welt: Studien zum Straßburger Empedokles-Papyrus*. Berlin, Boston: De Gruyter.

Fortenbaugh, W., Sharples, R. Michael & Sollenberger, G. (2014). *Theophrastus of Eresus: on sweat, on dizziness and on fatigue*, Brill Academic Publishers.

